

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵

نبرد با شیاطین

دیو هم خون

دارن بشان

ترجمهٔ فرزانه کریمی



نوبت ۲۲



### لعنت به خواب

دست‌هایم از خون سرخ شده‌اند. در میان جنگلی می‌دوم. برهنه‌ام، اما برایم مهم نیست. حیوانم، نه انسان. حیوان‌ها که به لباس احتیاج ندارند.

روی زبانم هم خون نشسته است. به تازگی باید غذا خورده باشم. یادم نمی‌آید جانوری وحشی را خورده‌ام یا یک انسان را. در هر صورت، چندان اهمیتی ندارد. هنوز گرسنه‌ام - تنها چیزی که اهمیت دارد این است - باید چیزی برای جویدن پیدا کنم، و خیلی زود.

روی درختی که قطع شده و بر زمین افتاده است، جست می‌زنم. وقتی فرود می‌آیم، شاخه‌های درخت به پاهای برهنه‌ام می‌خورند. شاخه‌ها می‌شکنند و من در گودالی پر از گل فرو می‌روم. زوزه‌کشان سقوط می‌کنم. سر شاخه‌ها گازم می‌گیرند. یک نظر، چشم‌های سرخ و آتشی را می‌بینم که از بیرون گل